

عاقبت کرنش سرا انجام سازش

پرونده ای درباره فرجام وادادگی در مقابل اقدامات
سلطه جویانه انگلستان در تاریخ معاصر ایران



باب گشوده عبرت‌آموزی از تاریخ

محمدرضا میرزایی: آن‌چه که پیش روی خوانندگان گرامی روزنامهٔ قدس قرار گرفته است، نخستین شماره ضمیمهٔ تاریخی «چراغ» است که به امید خدا و همت مسئولان روزنامه قدس بعد از این و به شکل هفتگی انتشار خواهد یافت. به رسم هر آغازی ذکر نکاتی دربارهٔ ضرورت انتشار چنین مکتوبی با موضوع تاریخ خالی از فایده نیست:

اگر تاریخ یک مقولهٔ صرفاً فانتزی بود که انسان‌ها می‌توانستند برای گذران وقت به نقل آن گوش بسپارند، این چنین جایگاه ممتاز و ویژه‌ای در کلام وحی نمی‌یافت. قرآن کریم هم مملو از روایات تاریخی است که قصد دارد انسان را نسبت به سرگذشت پیشینیان و آن‌چه بر نیک و بد آن‌ها رفت تنبیه دهد و هم این که کلام الهی جدای از نقل سرگذشت گذشتگان نسبت به توجه به تاریخ برای عبرت‌گیری اهل بصیرت تذکر می‌دهد. از سوی دیگر در شرایط امروزین ما نیز دغدغه‌ها از سوی بزرگان برای توجه به تاریخ و هشدار درباب فراموشی و سبک شمردن تاریخ به کرات شنیده می‌شود. به طور مثال مقام معظم رهبری می‌فرمایند: «یکی از چیزهایی که بنده نگران آن هستم، این است که این نسل جوان بالندهٔ ما که بحمدالله، هم آگاه و با بصیرت است، هم دارای انگیزه است، آماده به کار است، وسط میدان است، انقلابی است، بتدریج این حوادث مهم را، این عبرت‌های بزرگ دوران معاصر را از یاد ببرد.»^{*} این همه تذکار و تذکر برای توجه به تاریخ آن هم از سوی چنین منابع و مراجع معتبری بی‌دلیل نیست. به درستی گفته شده است که «گذشته چراغ راه آینده». بنابراین پرتوی بر آینده افکنده نخواهد شد مگر این که چراغ تاریخ را در دست داشته باشیم.

از نگاه ما تاریخ صرفاً ذکر وقایع و رخدادهای متعلق به گذشته نیست. ثبت و نقل اقدامات پیشینیان در عرصه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و ... به این منظور نیست که سطح اطلاعات ما نسبت به زیست گذشتگان افزایش یابد؛ بلکه تاریخ مجرایی است برای ساخت آینده. آیندهٔ مطلوب برای یک ملت ترسیم نخواهد شد مگر این که از آن ملت اولاً نسبت به تاریخ خود آگاه باشد، ثانیاً از تجربیات تاریخی خود بهترین بهره را برای شکل دادن به امور جاری خود ببرد. از این رو آن‌چه در ضمیمهٔ «چراغ» دربارهٔ تاریخ مطالعه خواهید نمود با این نگاه خواهد بود: آگاهی از تلخ و شیرین گذشته به منظور اعتلای شرایط حال و آینده.

با توجه به آن‌چه در بالا ذکر شد انتخاب موضوعات تاریخی جهت بررسی آن‌ها به گونه‌ای خواهد بود که اولاً برای مخاطب عام ملموس باشد ثانیاً به موضوعاتی پرداخته شود که کشور ما در طول چرخهٔ تاریخ بارها با این قبیل موضوعات درگیر بوده و باشد. بنابراین این ضمیمه محل توجه به سوره‌های مردهٔ تاریخی یا به عبارت بهتر موضوعاتی که در مراکز تخصصی و دانشگاهی تاریخی و با بینشی همه‌جانبه‌نگر به تاریخ انجام می‌شود، نخواهد بود. موضوعات «چراغ» به گونه‌ای گزینش خواهد شد که مخاطب به راحتی بتواند نسبت آن را با زندگی امروز خود و شرایط جامعه‌اش برقرار کند. فرض ما این است که خوانندهٔ «چراغ» باید بتواند بعد از مطالعهٔ هر یک از موضوعات تاریخی علت لغزش‌هایی که سوی مسئولان و مردم در بزنگاه‌های تاریخی شرایط کشور را به سراسیمگی سقوط و اضمحلال کشانده تشخیص دهند و مهم‌تر از همه بتوانند با ادلهٔ محکم در آزمون دشمن‌شناسی و تشخیص دوست از دشمن سربلند بیرون آیند.

*بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۹۴/۶/۱۸



بنده بیگانه بودن ز مردن بدتر است*

نگاهی به برخی مقاومت‌های ایرانیان در مقابل تجاوز انگلیس

داد. در فارس شخصی به نام ناصر دیوان کازرونی بر ضد نیروهای انگلیس قیام کرد. انگلیس پس از درگیری با تنگستانی‌ها و معاهده صلح و ادامه جنگ و گریز، شیراز را مقر فرماندهی و تحرکات نظامی خود در جنوب ایران قرار داد. انگلیس یک نیروی نظامی متشکل از فرماندهان انگلیسی، افسران باقی‌مانده ژاندارمری و مزدوران ایرانی و هندی را در صفر ۱۳۳۵ قمری به نام پلیس جنوب تشکیل داد و به نام برقراری امنیت، بنای ظلم و ستمی را با مردم گذاشت. در چنین فضایی، ناصر دیوان به همراه نیروهای خود به پادگان تفنگ‌داران انگلیس حمله کرد و سلاح‌های آن‌ها را به غنیمت گرفت. آن‌ها تا مدت‌ها توانستند جاده کوهستانی بوشهر-شیراز را ببندند. قوای انگلیسی مستقر در بوشهر هرچه تلاش می‌کردند، نمی‌توانستند این جاده کوهستانی را بازگشایی کنند. نیروهای انگلیس و پلیس جنوب برای سرکوبی وی از شیراز عازم کازرون شدند. نیروهای مجاهد ناصر دیوان در دشت ارژن به آن‌ها حمله بردند و شکستی سخت بر آن‌ها وارد کردند و غنایم بسیار گرفتند. نیروهای اشغالگر انگلیسی تصمیم گرفتند یک سپاه از بوشهر برای سرکوب مجاهدان کازرونی اعزام کنند، اما در حوالی چاه کوتاه به محاصره نیروهای شیخ حسین‌خان چاه کوتاهی و زائرخرخان درآمدند؛ عده‌ای کشته و بقیه به بوشهر متواری شدند.

آنچه که شورش فارس را جدی‌تر کرد تغییر موضع صولت‌الدوله ایلخان قشقایی بود. او که در طول دوره تجاوز انگلیسی‌ها راه بی‌طرفی را می‌پیمود، به دلیل حمله نیروهای انگلیسی به یکی از قبایل قشقایی به نام دره‌شوری موضع خود را عوض کرد. درحالی‌که مردان ایل برای خرید لوازم زندگی به شیراز رفته بودند، زنان و کودکانشان مورد هجوم انگلیسی‌ها قرار گرفتند. خبر این حمله، ایل قشقایی را به هیجان آورد. در همین حال نماینده آیت‌الله سید عبدالحسین لاری اعلم مجتهدین فارس رسید. پس از ابلاغ همدردی سید با قشقاییان، نماینده آیت‌الله لاری حکم جهاد وی را به خان اعلام کرد. صولت‌الدوله و ناصر دیوان کازرونی با یکدیگر هم‌پیمان شدند. نیروهای مجاهد عشایری پس از شکست‌های پی‌درپی که به نیروهای انگلیس وارد کردند، شیراز را برای پاک‌سازی به محاصره خود درآوردند. با درنگ طولانی در اطراف شیراز و با نیرنگ نیروهای انگلیسی، چند نفر از سران قشقایی من‌جمله برادر صولت‌الدوله خریداری شدند و از پشت سر، نیروهای مجاهد را مورد حمله قرار دادند و موجب شکست صولت‌الدوله و ناصر دیوان شدند.

مقاومت طوایف بلوچ در برابر قوای انگلیس در جنگ گورستانی از دیگر مقاومت‌هایی بود که همگی برای حفظ خاک وطن صورت گرفت. از مشخصه‌های همه این مقاومت‌ها، توأمانی دین و وطن بود. این مقاومت‌ها به‌عنوان نمونه اولین مقاومت‌های ایرانیان در مقابل پدیده استعمار نشان از آن دارد که اقشار مختلف مردمی در کنار روحانیون در ابعاد مختلف سیاسی و دینی برای حفظ استقلال میهن خود تلاش می‌کنند. نامه‌ای که از ناصر دیوان باقی‌مانده به‌خوبی مؤید این امر است که مبارزه با استعمار هم جنبه دینی و هم ملی داشت: «ما به‌موجب تعالیم اسلامی باید با قوای کفر جهاد کرده، از تسلط ملحدین به مردم مسلمان جلوگیری به عمل می‌آوریم... من هدفی جز استقلال و عظمت وطن ندارم و با هرکس که با ایران دشمن باشد و در جهت مخالفت مصالح ما گام بردارد مبارزه خواهیم کرد... ما که تا جان در بدن داریم جانبازی خواهیم کرد و با دشمنان ایران انبازی نخواهیم جست.»

* برگرفته از دیوان اشعار بهار

فاطمه احمدی؛ دانش‌آموخته تاریخ از دانشگاه شهید

بهشتی: نظامیگری از مهم‌ترین ویژگی‌های استعمار کهن بود. در

استعمار کهن، سرزمین فتح می‌شد و حاکمیتی مستقیم بر مستعمرات اعمال می‌شد، کشتار موجه بود و قدرت نظامی حرف اول را می‌زد. این جنبه از استعمار کهن موجب مقاومت‌هایی از سوی برخی چهره‌ها و تلاش آن‌ها برای بسیج مردم جهت مقاومت علیه زورگویی‌های استعمار می‌شد. مقاومت و فداکاری در جهت استقلال حتی اگر با شکست مواجه می‌شد، قابل حذف از الگوریتم رقابت استعماری نبود. در تاریخ ایران هم که شاید بتوان مردمانش را سردمدار مقابله با استعمارگران دانست، مملو از این رشادت‌هاست. روز ۱۲ شهریور که در تقویم ایران روز مبارزه با استعمار نام گرفته است، روز شهادت رئیس‌علی دلواری از مبارزین جنوب است که علیه پیشروی انگلیسی‌ها ایستاد و هرگونه تجاوز به خاک ایران را مانع شد. انگلستان که در سال‌های ایران قاجاری پیشتاز استعمار بود، برای دستیابی بیشتر به هند و حفظ آن، سرزمین‌های اطراف آن را هم از دست‌اندازی خود بی‌نصیب نگذاشت. زمانی که محمدشاه قاجار برای جلوگیری از نافرمانی حاکم هرات به آنجا نیرو گسیل داشت، انگلیس برای ممانعت از تسلیم هرات به ایران، خارک را اشغال کرد و بوشهر را هم تهدید کرد که البته با درایت شیخ حسن آل‌عصفور و باقرخان تنگستانی ناکام ماندند. ۱۸ سال بعد در دوره ناصرالدین‌شاه بار دیگر به بهانه هرات، خارک و بوشهر را اشغال کرد، اما باز هم با مقاومت مردم مواجه شد.

در جنگ جهانی اول، انگلستان که نیروهای خود را در خلیج فارس مستقر کرده بود موجب صدور حکم جهاد از سوی آیت‌الله شیخ الشریعه اصفهانی و سید مصطفی کاشانی شد. مجتهدین مقیم بوشهر مرحوم آیت‌الله سید عبدالله بلادی، سید مرتضی علم‌الهدی اهرمی و شیخ محمدحسین برازجانی نیز مردم را به جهاد با روس و انگلیس ترغیب کردند. انگلیس نیروی دریایی خود را در بوشهر مستقر کرد و علی‌رغم تلاش برای تطمیع شیخ برازجانی موفقیتی حاصل نکرد. برخورد قاطع شیخ برازجانی، رئیس‌علی دلواری را برای مقابله با قشون انگلیس مصمم‌تر کرد.

تلاش انگلیسی‌ها برای تطمیع رئیس‌علی هم به جایی نرسید و او صراحتاً اعلام کرد که استقلال ایران را به هیچ‌چیزی نمی‌فروشد. در نتیجهٔ این مقاومت، جنگ نظامی در دوم شوال ۱۳۳۳ شروع می‌شود و چهار کشتی جنگی انگلیسی شامل نظامیان انگلیسی و هندی، روستای دلوار را گلوله‌باران کردند. رئیس‌علی که قبلاً از حمله آگاه شده بود، زنان و کودکان و سالخورده‌گان را به کوه‌ها می‌فرستد و جنگ آغاز می‌شود. انگلیسی‌ها بسیاری از خانه‌ها را ویران کردند و آتش زدند. نیروهای دلواری نیز با شیخون زدن به مواضع انگلیسی‌ها تلفات زیادی به آن‌ها وارد می‌کنند و در این بین فرمانده انگلیسی کشته می‌شود و باقی نیروها مجبور به ترک تنگستان به سمت بوشهر می‌شوند. خبر پیروزی رئیس‌علی دلواری در سرتاسر ایران و حتی خارج از مرزها به گوش همگان رسید. قوای انگلیسی که در نبردهای پیاپی به ضعف خود نسبت به تاکتیک جنگی رئیس‌علی پی بردند، از نیروی نفوذی استفاده کردند و با خیانت فردی به نام غلامحسین تنگی، رئیس‌علی را از پشت مورد اصابت گلوله قرار دادند و به شهادت رساندند.

خبر شهادت رئیس‌علی شیراز را به حرکت درآورد. مجلس ترحیم در مسجد وکیل شیراز برقرار شد. ضیاءالواعظین از روحانیون مبارز شیراز بر منبر رفت و طی نطقی شوری عظیم در مردم شیراز ایجاد کرد و به آن‌ها دستور جهاد

ترک تازی‌های استعمار

گفتاری از جواد منصوری از گذشته و حال استعمار

عنصر سلطه

با نظر به تاریخ استعمار می‌بینیم استعمار مراحل مختلفی را در جهان پیموده است. در مرحله نخست، نظام سرمایه‌داری اروپا بعد از رنسانس به دلایلی نیاز داشت که از اروپا خارج شود و لذا به تدریج وارد سرزمین‌های دیگر شد. این مرحله، مرحله شناسایی و دوره برقراری ارتباط با دولت‌ها و جریان‌ها در مناطقی که وارد می‌شدند، بود. مرحله دوم که حدوداً ۵۰ سال بعد از مرحله اول طول کشید، مرحله حضور بود؛ یعنی آمدن و رسماً از طریق اشکال مذهبی مانند فرستادن کشیش به تبلیغ مسیحیت پرداختن. در ایران این دو مرحله (مرحله شناسایی و برقراری ارتباط و مرحله حضور) در دوره صفویه انجام شد. در اواخر دوره صفویه مقداری کار را توسعه دادند و یک سری همکاری تجاری برقرار کردند. در آن زمان از جمله برنامه‌های استعمار غرب این بود که با قدرت اسلام هم به نوعی مبارزه کنند و قدرت اسلام را تضعیف کنند تا بتوانند جای پای اروپا را تقویت کنند؛ لذا ایجاد تفرقه بین مسلمانان از آن زمان شکل گرفت و جنگ‌های ایران و عثمانی در دوره صفویه با این هدف جریان



وقتی آفتاب امپراتوری بریتانیا غروب می‌کند

بهاره داداشی: گاندی با لهجه ایرلندی و درحالی که پیش‌تر

در رستوران‌های لندن گوشت خورده و کراوات هم زده بود، مردم هندوستان را به انقلاب بدون خشونت فراخواند؛ هدیه‌ای گران‌بهار از این را نمی‌توانست تقدیم ملکه کند؛ چرا که اوایل قرن بیستم اوج جنبش‌های ضد استعماری بود و در عین حال که وعده‌هایی از استعمار را می‌داد، نوید جامعه بی‌طبقه‌ای را فریاد می‌زد که منجر به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و در نتیجه ایجاد اتحاد جماهیر شوروی شد که خود تبدیل به نیروی استعمارگری شد که نه تنها تسخیر می‌کرد بلکه پلیس تفتیش عقاید نیز برای مستعمراتش به راه انداخت. قلمرو بزرگ اتحاد جماهیر شوروی سابق، یادگار همین نوع جدیدی از استعمار ارضی و ایدئولوژیک بود؛ بنابراین بریتانیای کبیر نیاز داشت تا از قلمرو خود در مقابل این جنبش ایدئولوژیک استعماری دفاع کند. انقلاب بدون خشونت بهترین روش برای اجرای نقشه‌ای بود که می‌توانست بدون هزینه هندوستان را به همراه سایر اراضی استعماری خود به نوعی تغییر کاربری دهد.

بریتانیا حاضر است از بسیاری از مناطق دنیا صرف‌نظر کند اما از این مناطق مطلقاً صرف‌نظر نکند، آن هم به چند دلیل: ثروت این مناطق، موقعیت استراتژیکشان و هم به لحاظ مقابله با اسلام به عنوان یک مکتب که قطعاً اروپا در مقابلش نمی‌تواند حرفی داشته باشد؛ و به همین دلیل اسرائیل را تأسیس کردند و با تمام امکانات و حیثیتشان از موجودیت و منافع اسرائیل دفاع می‌کنند؛ چرا که تعریف اروپا از اسرائیل این است که اسرائیل آخرین خاگریز جهان غرب در مقابل اسلام است. این مسئله مهمی است که خاورمیانه با آن درگیر است.

عنصر توهم پیشرفت

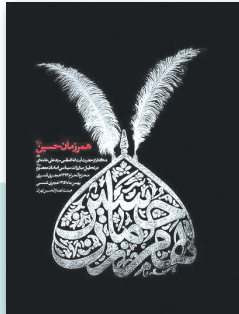
هر استعمارگری وقتی پا به سرزمین دیگر گذاشت قطعاً و جزماً برای منافع خود وارد عمل شده و امکان ندارد به منافع ملت‌های دیگر فکر کرده باشد. اگر ما غیر از این فکر می‌کنیم پس معلوم است استعمار را نشناخته‌ایم. استعمار انگلستان نیامد در هند برای اینکه مردم هند را به سطح زندگی مطلوب و رفاه و پیشرفت برساند، اصلاً چنین برنامه‌ای نداشت؛ حتی اگر هند دانشگاه می‌سازد و دانشجو می‌پذیرد برای این است که افراد متخصص در خدمت انگلیس تربیت بشوند نه افراد متخصص برای مردم هند (همان‌طور که در غالب کشورهای دیگر دنیا این برنامه را پیاده کردند).

در طول ۱۵۰ سال که انگلیس در شبه‌قاره هند حکومت کرد، سطح زندگی هندیان آن‌چنان ارتقا پیدا نکرد، به علاوه بعد از استقلال کل شبه‌قاره همچنان در تش داخلی و خارجی به سر می‌برند. هر روز خبرهای ناشی از جنگ داخلی پاکستان و هند را به اشکال مختلف می‌بینیم، به طوری که ۲۵ درصد از درآمد خود را صرف مسائل نظامی می‌کنند. انگلستان بعد از استقلال

همچنان به استثمار این کشورها ادامه داده است.

عنصر مقاومت

نحوه برخورد ما با پدیده استعمار چگونه باید باشد؟ باید گفت در مقابل سلطه خارجی که می‌خواهد بر سرزمین ما و هویت ما مسلط شود و منافع ما را نادیده بگیرد، قطعاً باید مقاومت کنیم؛ اما اینکه شکل مقاومت و شدت مقاومت چگونه باید باشد، شرایط زمان و مکان تعیین می‌کند. این ذهنیت که مقاومت فقط در درگیری مستقیم و یا درگیری نظامی معنا می‌شود اشتباه است. ممکن است این مقاومت روزی شکل فرهنگی، اقتصادی



و یا نظامی به خود بگیرد. تسلیم شدن، سازش کردن و نادیده گرفتن دشمن هیچ‌گاه نمی‌تواند در فرهنگ اسلامی پذیرفته شود. بنابراین ما جز مقاومت راه دیگری نداریم. مقام معظم رهبری کتابی منتشر کرده‌اند تحت عنوان «همرزمان حسین (ع)» و در آنجا این بحث را مفصل توضیح دادند که ائمه شیعه اثنی‌عشری در طول ۲۵۰ سال، مبارزه و مقاومت کردند و زیر بار زور و فساد نرفتند و به همین دلیل همه آن‌ها شهید شدند، اما شکل مبارزه آن‌ها تابعی از شرایط بود. این مسئله بسیار مهم است؛ حضرت امام می‌فرمایند ما هیچ‌وقت نباید دست از مقاومت و مبارزه برداریم حتی اگر همه ما را هم نابود کنند. این مسئله را هم باید مدنظر داشت که مقاومت به‌ویژه در دنیای امروز

مقام معظم رهبری کتابی منتشر کرده‌اند تحت عنوان «همرزمان حسین (ع)» و در آنجا این بحث را مفصل توضیح دادند که ائمه شیعه اثنی‌عشری در طول ۲۵۰ سال، مبارزه و مقاومت کردند و زیر بار زور و فساد نرفتند و به همین دلیل همه آن‌ها شهید شدند، اما شکل مبارزه آن‌ها تابعی از شرایط بود. این مسئله بسیار مهم است؛ حضرت امام می‌فرمایند ما هیچ‌وقت نباید دست از مقاومت و مبارزه برداریم حتی اگر همه ما را هم نابود کنند، اما شکل آن را شرایط زمان و مکان تعیین می‌کند.

غالباً دلایل سیاسی دارد و بحث منافع ملی در میان است؛ اما برای ما مسئله اسلام هم مطرح است. ملیت از نظر اسلام یک مسئله ثانوی است. البته بحث منافع ملی مسئله مهمی است، ولی ملی‌گرایی به شکل مطلق قطعاً نمی‌تواند مورد تأیید اسلام باشد. اتفاقاً رواج ملی‌گرایی در راستای منافع استعمار بود؛ یعنی آن‌ها با ترویج ملی‌گرایی و جنگ‌های داخلی، دعوای مرزی را تداوم بخشیدند تا سلطه خودشان را تداوم بخشند. ▲

است و خود من فکر می‌کردم آن مثل خدا یا روح است که هرگز کسی نمی‌تواند با آن روبه‌رو شود.»

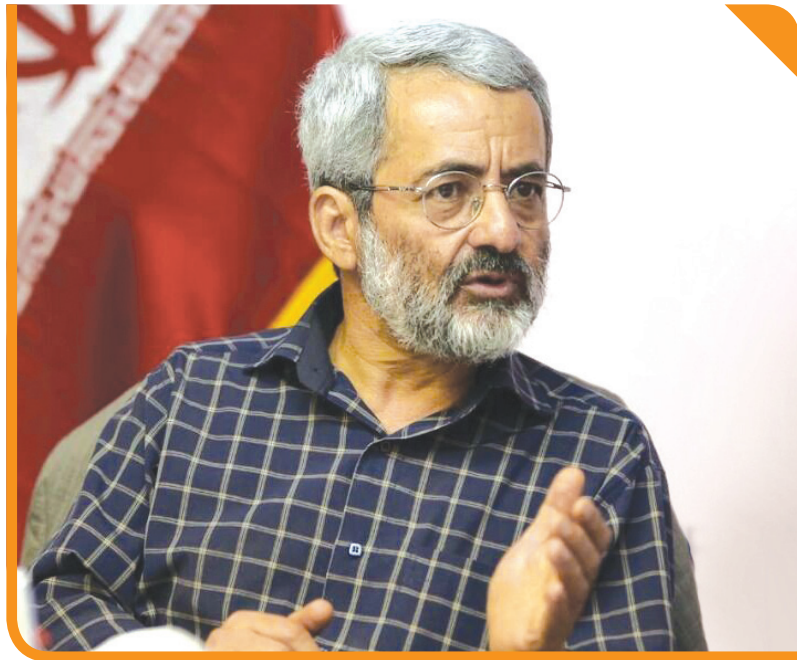
فوکو بیگانه‌ستیزی ایرانیان را عمیق‌بیشتری داده و آن را از یک عکس‌العمل‌آنی در برابر دست‌نشان‌دگی محمد رضا شاه به عمق تاریخ سیصدساله ایران و حضور غربی‌ها در ایران می‌برد. «اما به عقیده من عرق ملی فقط یکی از اجزای رد و طردی به مراتب رادیکال‌تر بوده است؛ نه تنها رد و طرد بیگانگان از سوی ملت، بلکه رد و طرد هرآنچه در طول سال‌ها و سده‌ها سرنوشت سیاسی یک ملت را رقم زده بود.» تاریخ آنچه که فوکو از طرد آن سخن گفت، موضوع پرونده این هفته است: حقارت‌ها و سرسپردگی‌ها و سازش‌هایی که حاصل آن از دست دادن بخش‌هایی از خاک میهن و به خطر افتادن هویت ایرانی-اسلامی سرزمینمان بود.

البته تلاش انگلستان برای رسیدن به منافع خود در دوره قاجار و پهلوی اگرچه از سوی سیاستمداران و سردمداران حکومتی با سازش همراه بود، اما نباید جنبش‌های مردمی برای حفظ کبان کشور را نادیده گرفت؛ خون‌هایی که ریخته شد، کلام‌هایی که گفته شد و قلم‌هایی که بر صحنه تاریخ زده شد تا سرنوشت انگلستان بعد از پیروزی انقلاب همان باشد که ملک الشعراء بهار سروده است: «انگلیسا در جهان بیچاره و رسوا شوی/ از آسیا آواره گردی وز اروپا پا شوی»

آری، آفتاب امپراتوری بریتانیا برای ما سال‌هاست که غروب کرده است. ▲

چون اصل استعمار بر منافع اقتصادی حاکم است، بنابراین با توجه به تغییراتی که اقتصاد سرمایه‌داری در فرایند تولید کالا و ثروت به وجود آورد دیگر نیازی به استعمار مستقیم نبود. کافیت که بریتانیا بتواند مستعمره‌های خود را در درون سیستم اقتصادی و بازار مصرفی خود نگه دارد، آن هم حول توسعه ارزش‌های مشترک مانند حقوق بشر، حکومت قانون، آزادی‌های فردی، برابری، دموکراسی، تجارت آزاد، صلح جهانی و همکاری‌های چندجانبه که بر اساس اعلامیه سنگاپور (۱۹۷۱) بر مستعمره‌های سابق غالب شد. البته انگلستان برای جبران محدودیت ارضی خود لازم بود تا اراضی را تحت فرمان و تسلط مستقیم خود نگه دارد. اکنون شانزده مستعمره تحت مالکیت مستقیم و قانونی ملکه الیزابت دوم وجود دارند؛ کانادا، استرالیا و اراضی در آمریکای جنوبی و آسیا و آفریقا و نیز جزایری در میان اقیانوس هند.

اما سرنوشت این کشور استعماری در ایران به گونه‌ای دیگر رقم خورد. بزرگ‌ترین اعتصاب و اعتراض به استعمار زمانی بود که تمام ایران خسته از تحقیر تاریخی استعمار (به‌ویژه انگلیس) بساط آنان را برای همیشه از ایران جمع نمود. میشل فوکو در مصاحبه‌ای انقلاب ایران را به «روح یک جهان بی‌روح» تشبیه کرده و با تیزبینی‌ای که از وی سراغ داریم، می‌گوید: «یکی از چیزهایی که سرشت این انقلاب را نمایش می‌دهد این واقعیت است که آن اراده جمعی مطلق را نمایش می‌دهد و کمتر مردمی در تاریخ چنین فرصت و شانس را داشتند... اراده جمعی را کسی ندیده



گفت‌وگو با عباس سلیمی‌نمین
در خصوص سیاست پهلوی‌ها در مقابل انگلستان

ایستادگی در برابر بیگانه پشتوانه مردمی می‌خواهد

سمیرا آقاجانی: عباس سلیمی‌نمین از آن دست پژوهشگران حوزه تاریخ معاصر است که ضمن اهتمام به انجام کار آکادمیک، به‌خوبی موفق شد تاریخ را به حوزه عمومی بکشاند. وی برخلاف دیگر مورخان حوزه عمومی هیچ‌گاه بدون سند سخن نمی‌گوید، اسناد تاریخی همواره از ابزار اصلی پژوهش‌های او بوده است. در مصاحبه پیش رو نیز از فکت‌های تاریخی غافل نیست. آنچه می‌خوانید استدلال‌های او در اثبات همراهی خاندان پهلوی با سیاست‌های انگلیس است که در بسیاری موارد منافع ایران و هویت ایرانی نادیده گرفته شده است.

تاریخ

را تنبیه کرده باشند، بلکه به او لطف کردند، سایر سیاست‌ها هم نشان از این امر دارد؛ چراکه اگر قرار بود انگلیسی‌ها او را تنبیه کنند به دلیل اینکه به سمت قدرت دیگری سوق پیدا کرده، می‌بایست مثلاً حکومت را از خاندان او می‌گرفتند. انگلیسی‌ها نه تنها اموال رضاخان را که او به‌زور از ملت گرفته بود به مردم برنگردانند، بلکه خاندان پهلوی را با پسرش تقویت کردند. اگر بنا بر تنبیه بود هیچ‌یک از این سیاست‌ها رخ نمی‌داد. آن‌ها به رضاخان و به خودشان لطف کردند، زیرا اگر رضاخان با کمک آمریکایی‌ها و اتحاد جماهیر شوروی محاکمه می‌شد اصرار دوران سلطنت رضاخان آشکار می‌شد و این برای انگلیسی‌ها بسیار پرهزینه بود. لذا او را از کشور خارج کردند و نگذاشتند محاکمه شود.

برای اینکه جوآن ایام را بدانید، باید بگویم به‌محض تصمیم رضاخان برای خروج، مجلس به این خروج معترض شد. نمایندگان گفتند باید جلوی گرفته شود، او دارد جواهرات سلطنتی را از کشور خارج می‌کند؛ اما فروغی با حيله‌گری مجلس را آرام کرد و گفت ما پاسخگوی این مسائل خواهیم بود، اجازه دهید رضاخان برود. متأسفانه رضاخان بخشی از جواهرات سلطنتی را دزدید و از کشور خارج کرد. تنفر عمومی از رضاشاه به میزانی بود که چند سال بعد از مرگ او، پسرش که در رأس حاکمیت بود جرئت نکرد جنازه پدرش را به کشور بازگرداند. این‌ها شاخص‌هایی هستند که نشان می‌دهند هرگز رضاخان به دنبال حفظ منافع ایران نبود، بلکه تا آخرین لحظه منافع انگلیسی‌ها را در بالاترین شکل خودش تأمین کرد.

«در فاصله روی کار آمدن محمدرضاشاه تا کودتای ۲۸ مرداد که در واقع دوران ضعف قدرت شاهی هم بود، اگر ملی شدن صنعت نفت را یک شاخص در نظر بگیریم، می‌بینیم بزرگ‌ترین مقاومت در مقابله با بیگانه با همراهی مردم و روحانیون و دولت به وجود آمد؛ گویی میان میزان قدرت سلطه شاه در داخل و میزان دخالت استعمار در سیاست‌های داخلی ارتباط مستقیمی برقرار است. با توجه به ویژگی‌های دهه ۲۰، آیا می‌توان این گزاره را مطرح کرد؟

در مورد دهه ۲۰ باید تحلیل دقیق‌تر و جامع‌تری انجام داد. آغاز دهه ۲۰ همراه بود با ورود متفقین به ایران؛ این باعث شد فضای تنفسی برای ملت ایران ایجاد شود و این فضای تنفسی مطالباتی را از سوی مردم مطرح کرد. این مطالبات شرایط سیاسی

به ایران آمد، رضاخان او را کشت و نگذاشت پروژه نفت شکل بگیرد. داور را کشت چون داور در صدد بود قراردادی را برای انعقاد با آمریکایی‌ها به مجلس ببرد. در طول بیست سال رضاخان به‌هیچ‌وجه اجازه نداد چه کشورهای همگون با انگلیس چه غیرهمگون، بر سر سفره نفت ایران که انگلیسی‌ها به صورت انحصاری در اختیار داشتند، بنشینند و سهم شوند. بنابراین این حرف، حرف سستی است که رضاخان به انگلیسی‌ها پشت کرد. اگر این‌گونه بود لااقل می‌بایست در ارتباط با نفت شمال با کشور دیگری وارد مذاکره می‌شد تا فروش نفت در ایران رقابتی می‌شد. این رقابت منجر به این می‌شد که ما نفت را مفت به انگلیسی‌ها و اگر نکتیم. رضاخان مثل یک نگهبان خشن سه بار به صورت خون‌بار جلوی بسته شدن قرارداد با آمریکایی‌ها می‌گردد و حتی یک قطره نفت به آلمان نمی‌دهد. چگونه برخی تحلیلگران ادعا می‌کنند او به منافع انگلیس در ایران پشت کرد! ضمن اینکه شاخصه‌های دیگری هم وجود دارد. قرارداد داری قرارداد ذلت‌باری بود، رضاخان در سال ۱۳۱۲ این قرارداد را بسیار ذلت‌بارتر تمدید کرد؛ یعنی بندهایی از قرارداد که به نفع ملت ایران بود را حذف و برای مدت سی‌و‌دو سال این قرارداد را تمدید کرد. قرارداد داری تأیید مجلس را نداشت، اما رضاخان این قرارداد را به تصویب مجلس رساند. شاخصه‌های فراوان دیگری هم وجود دارد؛ بخشیدن بخشی از خاک ایران به کشورهای همسایه به نفع انگلیسی‌ها برای جلوگیری از نفوذ روس‌ها به هند که به‌واسطه عقد قرارداد میان ترکیه، عراق، افغانستان و ایران رخ داد. انگلیس می‌بایست برای همراه کردن ترکیه و عراق هزینه‌ای می‌پرداخت، رضاخان با اهدای خاک ایران این هزینه را از جیب ملت ایران پرداخت کرد.

«در این صورت چه پاسخی می‌توان به کسانی داد که مدعی هستند اگر رضاشاه انگلیسی بود چه ضرورتی به حذف او از سوی انگلیس بود؟

قبل از جنگ جهانی دوم انگلیسی‌ها قدرت مطلق را داشتند، اما این معادلات بعد از ورود متفقین برهم خورد و شرایط به‌گونه‌ای شد که هم انگلیسی‌ها نگران هستند هم دست‌نشانده‌شان یعنی رضاخان. آن‌ها به‌شدت نگران هستند که با ورود آمریکایی‌ها که دل‌پری از رضاخان داشتند مردم علیه رضاخان قیام کنند و او را محاکمه کنند و انگلیس بسیاری از اعمال ضد ایرانی‌اش رسوا شود؛ لذا هم رضاخان مایل بود به‌سرعت از کشور خارج شود و هم انگلیسی‌ها. این‌طور نبود که انگلیسی‌ها رضاخان

مرکزی افزایش دهند؛ لذا به طرق مختلف دولت مرکزی را تضعیف می‌کنند، برخی حاکمان را به قیام علیه دولت مرکزی ترغیب می‌کنند یا برای اینکه ایران را از نظر اقتصادی وابسته کنند به ایران وام می‌دهند. با این راهکارها دولت مرکزی را تضعیف کردند تا دولت مرکزی به‌نوعی سیاست‌سازش را در پیش بگیرد.

«برخی تحلیل‌گران معتقدند اگرچه رضاخان به کمک سیاست‌های انگلیس سلطنت را به دست گرفت، اما به‌محض دستیابی به قدرت چرخشی در سیاست خود اتخاذ کرد و سیاستی ضد انگلیسی در پیش گرفت. با توجه به سیاست‌های رضاشاه، این تحلیل می‌تواند درست باشد؟

یک سیاستمدار برای ایستادگی در مقابل قدرت‌های بیگانه باید با تکیه بر قدرتی این کار را انجام دهد، یا قدرت مردم یا یک قدرت بیگانه دیگر. رضاخان هیچ‌گاه اتکا به قدرت مردمی نداشت، چون ملت ایران نمی‌توانستند او را به‌عنوان شاه بپذیرند. از نگاه ایرانیان او یک آدم لایبالی، بی‌سواد، قلدر و سرکش بود. بنابراین او برای این تغییر سیاست به قدرت مردم تکیه نداشت. برخی معتقدند او با اتکا به قدرت آلمان با انگلیسی‌ها درگیر شد. شاخصه‌های متعددی برای رد این مسئله وجود دارد که ما باید در مورد آن‌ها مطالعه کنیم. اولین شاخص این بود که نفت برای قدرت‌هایی که جنگ جهانی اول و دوم را رقم زده بودند خیلی حائز اهمیت بود؛ یعنی نفت تعیین‌کننده سرنوشت جنگ‌های مهم جهانی بود. باید دید رضاخان که بعد از جنگ جهانی اول روی کار آمد چه سیاستی را در مورد نفت دنبال می‌کند. اگر این درست باشد که رضاخان این قدرت و توانمندی را داشته که از سیاست انگلیسی‌ها دوری کند، باید جهت‌گیری نفت در ایران تغییر پیدا می‌کرد.

نیروهای هیئت‌ر به‌شدت به نفت نیاز داشتند و اگر نفت می‌توانست برای آن‌ها به مفتی‌ای که برای انگلیسی‌ها بود به دست بیاید، آن‌ها در جنگ تقویت می‌شدند. آیا رضاخان در طول بیست سال حاکمیت مطلق در ایران یک قرارداد با آلمانی‌ها بست؟ یعنی هیچ‌کس بر سر سفره نفت ننشست، حتی رضاخان اجازه نداد قراردادی با آمریکا بسته شود. قبل از کودتای ۱۲۹۹، میلسپو زمینه‌بستن قرارداد ایران با آمریکا را فراهم کرده بود و قراردادی بین دو کشور بسته شد، اما به‌محض پیروزی کودتا، رضاخان آن قرارداد را فسخ کرد. بعدها ایمری برای عقد قراردادی

«حکومت‌ها در مواجهه با استعمار با دو مؤلفه سازش یا مقاومت سروکار دارند. مواجهه تاریخی حاکمان ایرانی در دوره معاصر با این پدیده کدامیک از این دو مؤلفه بوده است؟

در مورد مفهوم سازش باید دقت کنیم که اساساً سازش در مقابل استعمار را در مورد حکومت‌های مستقل می‌توانیم عنوان کنیم. این حکومت‌های مستقل هستند که می‌توانند در ارتباط با منافع ملی مستحکم بایستند و یا بنا به سیاست‌هایی با آن‌ها سازش کنند؛ یا چون از قوت لازم در ارتباط با منافع ملی برخوردار نیستند به سازش روی می‌آورند. لذا نمی‌توانیم این بحث را در مورد دوران پهلوی جست‌وجو کنیم، چون حکومت پهلوی با کودتای انگلیسی‌ها آغاز می‌شود و یک نوع برکشیدن یک فرد به قدرت است. نمی‌توانیم بگویم فردی که توسط خود آن‌ها روی کار آمده با آن‌ها سازش کرده است. اینجا تلقی سازش معنا ندارد، چون حکومت پهلوی حکومت مستقلی نبود.

«با این استدلال می‌توانیم مفهوم سازش را به دوره قاجار تعمیم دهیم؟

بله؛ به طور مثال، زمانی که انگلیسی‌ها به جنوب ایران حمله کردند، سیاستی که شاه قاجار اتخاذ نمود نوعی سیاست سازش بود. ماجرا این‌گونه بود: حاکم هرات که توسط انگلیسی‌ها تحریک شده بود در برابر قدرت مرکزی بایستد، توسط نیروهای مرکزی شکست خورده بود. بعد از این شکست انگلیسی‌ها بلافاصله در جنوب بحث اشغال را مطرح کردند و اعلام کردند اگر نیروهای امنیتی هرات را ترک نکنند جنوب را اشغال خواهیم کرد. در نتیجه، سپاه قاجار هرات را ترک می‌کند. اینجا یک نوع عدول و سازش را می‌بینیم، درحالی‌که باید ایستادگی می‌کردند، در جنوب هم درگیر می‌شدند و از برخورد نظامی احساس ترس نمی‌کردند؛ اما متأسفانه به دلیل ضعف و فساد دربار قاجار به‌نوعی سازش کاری می‌کنند و این سازش کاری موجب جدا شدن هرات از ایران می‌شود.

بنابراین در مورد دولت قاجار بحث سازش قابل طرح است، اما در مورد پهلوی خیر. دولت قاجار دست‌نشانده نیست و قدرت‌ش را از مردم گرفته، اما به دلیل تمهیداتی که قوای بیگانه (روس‌ها در شمال و انگلیسی‌ها در جنوب) در جهت تضعیف دولت مرکزی اندیشیدند بر دولت مرکزی غلبه کردند و آن‌ها مجبور شدند امتیازاتی بدهند. چون حکومت مرکزی دست‌نشانده نیست، قدرت‌های بیگانه تلاش می‌کنند با امتیازگیری تأثیرگذاری خود را بر دولت

می‌کرد، چون در انتخاب فردی که برای آن‌ها حاکمیت کند هیچ نقشی نداشتند و این علی‌القاعده تحقیر یک ملت است.

مضاف بر این، انگلیسی‌ها یک فرد باسواد و با فرهنگ و باصل و نسب را انتخاب نکردند، آن‌ها دون پایه‌ترین فرد ممکن را انتخاب کردند تا او داشته‌های ملت ایران را در بدترین شکل خودش تحقیر کند. در واقع این حرکت انگلیسی‌ها به مقاومتی که ملت ایران با اتکا به باورهای دینی در برابر ظلم نشان می‌دادند، باز می‌گشت. بنابراین انگلیسی‌ها با انتخاب رضاخان تحقیر را به بدترین شکل ممکن آغاز کردند و به دست رضاخان بر آن شدند هرآنچه را که ملت ایران به‌عنوان قوت داشت از بین ببرند؛ مانع موسیقی سنتی ایران شدند، بناهای برجسته معماری ایرانی-اسلامی را تخریب کردند، لباس سنتی ملت ایران را به بدترین وجه تحقیر کردند... انگلیسی‌ها می‌خواستند ایران آن‌چنان له شود که دیگر نتواند در برابر بیگانه بایستد.

اما به‌محض اینکه سلطه انگلیسی‌ها تضعیف شد، باز ملت ایران جوانه می‌زند، مجدد فرهنگش را سامان می‌دهد و نفتش را ملی می‌کند و تودهنی محکمی به انگلیسی‌ها می‌زند. این سیلی که ملت ایران با صنعتی شدن نفت به انگلیسی‌ها زد، موجب شد که این کشور با کودتای ۲۸ مرداد با کمک آمریکا مشقت‌آهنینی بر سر ملت ایران بکوبد؛ چون ایران توانسته بود با اخراج انگلیسی‌ها نفت را اداره کند و نشان دهد که دارای قابلیت بسیار زیادی است و توان اداره صنعت نفت - که در آن دوره تکنولوژی بسیار بالایی به حساب می‌آمد - را دارد.

تحقیر ملت ایران به دست عوامل انگلیس صورت می‌گرفت؛ مثلاً رزم‌آرا به‌عنوان یک آدم انگلیسی در مجلس گفت: «شماها می‌خواهید نفت را اداره کنید؟ شما یک آفتابه هم نمی‌توانید بسازید.» علی‌رغم این تحقیرها، با وحدت نیروهای مذهبی و ملی، نهضت ملی شدن صنعت نفت شکل گرفت. اما انگلیس با توجه به تجربه‌ای که داشت، آدم‌های خود را فعال کرد و بین دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی و حزب فداییان اسلام اختلاف ایجاد کرد و توانست وحدتی را که بر سه پایه بنا شده بود به‌سرعت درهم بشکند. ▲

بود در اقلیت بودند. در کابینه هم این‌گونه بود؛ تعداد اندکی سهم انگلیسی‌ها بود، اما عمده وزرا آمریکایی بودند. تا انقلاب اسلامی، انگلیسی‌ها نقش درجه دوم را ایفا کردند و نقش اصلی با آمریکایی‌ها بود.

«تاریخ شورش‌ها و جنبش‌های مردمی نشان می‌دهد در برخی مقاطع، مردم ایران در مقابل نفوذ استعمار ایستادگی کردند و راهی متفاوت نسبت به سردمداران حکومتی در پیش گرفتند. فلسفه این مقاومت‌ها را باید در ملی‌گرایی یافت یا در تکلیف شرعی؟»

در دوران قاجار ملت ایران با اتکا بر فرهنگ اسلامی و ملی خودش در برابر انگلیسی‌ها مقاومت می‌کردند. انگلیسی‌ها تلاش می‌کردند دولت‌مردان ایرانی را به‌نوعی بخرند. آن‌ها تلاش داشتند با رشوه یا با پرداخت مستمری و یا عضو کردن آن‌ها در سازمان فراماسونری بتوانند قراردادهایی بر ملت ایران تحمیل کنند تا زمینه سلطه آن‌ها یا نفوذشان را فراهم کند؛ ولی بسیاری از این قراردادها با مقاومت مردم لغو شد. در پشت این مقاومت ملت ایران قطعاً اعتقادات دینی نقش پررنگی ایفا می‌کرد؛ یعنی اعتقادات دینی اجازه نمی‌داد سلطه کفار را بپذیرند. انگلیسی‌ها که دریافته بودند هویت فرهنگی ملت ایران یکی از عوامل مقاومت است، بعد از روی کار آوردن رضاخان در صدد تحقیر جدی ملت ایران برآمدند؛ یعنی آمدند فردی را انتخاب کردند که بیشترین تحقیر را بر ملت ایران روا داشت. اگر انگلیسی‌ها یک نفر تحصیل‌کرده را می‌گذاشتند، باز هم ملت ایران احساس تحقیر

جدی میان انگلستان و آمریکا بر سر ایران ایجاد شد. درست است که بعد از کودتا سهم برابری به آمریکایی‌ها داده شد (۴۰ درصد به انگلیس و ۴۰ درصد به آمریکا)، اما بین این دو یکی می‌بایست سروری را بر عهده می‌گرفت. انگلیسی‌ها به دنبال این بودند که سروری دست خودشان باقی بماند و خودشان قدرت مسلط باشند. آمریکا چون قدرت تازه‌نفس بودند وضع مالی‌شان به‌مراتب بهتر بود؛ در نتیجه هرگز تن به خواسته انگلیس ندادند و در نهایت انگلیس شکست خورد. دعوای آن‌ها

در عرصه دولت‌های ایران آشکار بود؛ مثلاً وقتی دولتی که وابسته به انگلیس بود روی کار می‌آمد، آمریکا او را مجبور به استعفا می‌کرد و برای او بحران ایجاد می‌کردند. وقتی دولتی با محوریت عنصر آمریکایی روی کار می‌آمد، انگلیسی‌ها این کار را می‌کردند. آمریکایی‌ها در مورد شبکه فراماسونری شروع به افشاگری کردند و بسیاری از عوامل انگلیسی را لو دادند. آمریکا کتاب سه‌جلدی فراماسونری یا فراموشخانه را منتشر کرد، انگلیسی‌ها هم در مقابل، کتاب میراث‌خواران استعمار را منتشر کردند که عوامل آمریکایی را لو داد.

این دعوایا تا ابتدای دهه ۴۰ ادامه پیدا می‌کند. در ابتدای دهه ۴۰ انگلیسی‌ها سروری آمریکایی‌ها را می‌پذیرند. آن‌ها حتی اجازه می‌دهند رئیس مدیران انگلیسی یعنی احمد آرامش را ترور کنند. آرامش مدیران وابسته به انگلیسی‌ها را سامان می‌داد. با حذف فیزیکی او، منصور را که کاملاً آمریکایی بود به نخست‌وزیری رسانند، بعد هم هویدا که او هم آمریکایی بود. همچنین در مجلسین اکثریت با آمریکایی‌ها بود و اقلیت با انگلیسی‌ها؛ یعنی حزب ایران نوین در اکثریت بود و حزب مردم که انگلیسی

مطلوب‌تری را رقم زد. از طرف دیگر، محمدرضا پهلوی که آدم خوش‌گذرانی بود (سال‌ها در سوئیس به جای آنکه درس بخواند دائم در حال خوش‌گذرانی بود و حتی یک کلاس هم از نظر علمی بالا نرفت)، دنبال دشواری حکومت‌داری نبود، بیشتر تمایل به بزم داشت تا بخواهد دولت را اداره کند. لذا در کنار مطالبات مردم، ما شاهد یک فردی هستیم که بیشتر نگاه رمانتیک به قدرت دارد. انگلیسی‌ها او را تهدید می‌کنند که اگر توجدی حکومت را اداره نکنی، ما برادرت را به جای تورو کار خواهیم آورد. محمدرضا بعد که به صورت جدی به حکومت‌داری پرداخت، بلافاصله برادرش را به قتل رساند و او را حذف کرد.

در مقطع دهه ۲۰ محمدرضا پهلوی هنوز در دوران کودکی و طفولیت خودش است و در واقع نمی‌تواند آن‌گونه استبدادی را که انگلیسی‌ها تمایل داشتند به وجود بیاورد؛ لذا انگلیسی‌ها استبداد غیر متمرکز ایجاد کردند، یعنی قدرت خودشان را توزیع کردند؛ مثلاً رزم‌آرا یک‌سری گروه سرکوب داشت، هژیر یک‌سری دیگر داشت... این‌ها هر یک عوامل انگلیسی‌ها بودند که توانستند فضای مورد نیاز انگلیسی‌ها را رقم بزنند. رزم‌آرا با جریانی که می‌خواست نفت را ملی کند با قدری برخورد می‌کند و می‌گوید مجلس را سر نمایندگانی که می‌خواهند نفت را ملی کنند خراب خواهم کرد. یا خانم لمبتن، گروه‌های ناسیونالیستی در قالب پان‌ایرانیست یا حزب آریا را درست کرد. اعضای این گروه‌ها در ارتباط با خانم لمبتن کارهای نظامی‌گری علیه افراد و جریان‌های ضد انگلیسی انجام می‌دادند. بنابراین انگلیسی‌ها دهه ۲۰ را به صورت غیر متمرکز اداره کردند؛ یعنی دیکتاتوری را توزیع کردند تا زمانی که محمدرضا پهلوی آمادگی لازم برای عملکرد دل‌خواه آن‌ها را پیدا کرد و کودتای ۲۸ مرداد رخ داد. بعد از کودتا، محمدرضا با تکیه بر قدرت سرکوبگر ساواک تبدیل به یک دیکتاتور جدید شد.

«بعد از کودتای ۲۸ مرداد چرخشی در نفوذ قدرت‌های جهانی در ایران رخ داد؛ انگلیس دیگر قدرت پیشین را نداشت و آمریکا جایگزین آن‌ها شد. این جابه‌جایی قدرت چگونه رخ داد؟»

بعد از کودتای ۲۸ مرداد به مدت یک دهه رقابت



خاک ازدست رفته

نگاهی به نقش انگلستان در تجزیه بخش‌هایی از خاک ایران در سده گذشته

ابوالفضل قدیم آبادی؛ پژوهشگر تاریخ معاصر: زمانی که انگلستان و

روسیه بازی بزرگ خود را برای تسلط بر آسیای میانه آغاز کردند، هر روز نقشه‌های تازه‌ای برای دستیابی به منافعشان ترسیم می‌کردند. در این نقشه‌های سیاسی، نخستین تغییراتی که ایجاد کردند ترسیم نقشه جغرافیایی جدیدی بود که هریک به دنبال سرزمین‌های بیشتری بودند. با قدرت‌گیری ناپلئون در فرانسه، او هم وارد این بازی بزرگ شد و معادلات این دو قدرت را در مناطقی دستخوش تغییر قرار داد. وجب به وجب خاکی که از ایران به واسطه این منافع‌طلبی‌ها از ایران جدا می‌شد داغی بود که به دل ایرانیان می‌گذاشت. آغازگر این بازی انگلیس بود که برای رسیدن به هند از هیچ دسیسه‌ای فروگذار نمی‌کرد. در این یادداشت به نقش انگلستان در جدایی خاک‌هایی از سرزمینمان اشاره می‌کنیم.

جدایی هرات

خراسان بزرگ در طول تاریخ ایران همواره قلب تپنده ایران بود و شهر باستانی هرات هم یکی از مهم‌ترین شهرهای مشرق ایران و کانون تحولات بسیار بوده است. در زمان روی کار آمدن قاجار، مسلمان مبارز ضد استعمار، تیپو سلطان در تلاش برای مقابله با انگلیسی‌ها در هند برآمد. زمانشاه حکمران کابل که در آن زمان از تابعیت شاه ایران سر باز می‌زد هم به او پیوست. انگلیسی‌ها که در این زمان احساس خطر کردند، فتح‌علی‌شاه قاجار را بر آن داشتند که راهی کابل شود. او موفق شد هرات و قندهار را باز پس گیرد. آنچه در این مقطع زمانی بسیار جلب توجه می‌کند این است که انگلستان به دلیل ترس از پیشروی بیشتر روس‌ها در جنگ‌های میان ایران و روس، ایران را مجبور به پذیرش صلح گلستان و ترکمانچای کرد.

اما نخستین رویارویی نظامی انگلیس و ایران در مسئله هرات و قندهار رخ داد. در این سال‌ها هرات از دربار ایران نافرمانی می‌کرد و از پرداخت مالیات

سر باز می‌زد. علی‌رغم کارشکنی‌های انگلیس برای جلوگیری از لشکرکشی شاهان قاجار به هرات، محمدشاه در سال ۱۸۳۷ به هرات لشکر کشید. انگلیس که امیدی به مقاومت کامران‌میرزا حاکم وقت هرات نداشت، شماری سرباز را به یاری او فرستاد و نخستین رویارویی نیروی نظامی ایران و انگلستان رخ داد. پیروزی‌های سپاه ایران، کامران‌میرزا را به پذیرش فرمان شاه ترغیب کرد، اما این مسئله خوشایند

انگلیس نبود و این کشور پنج کشتی به آب‌های ایران در شاخابه پارس فرستاد و نیروهای جنگی خود را در جزیره خارک پیاده کرد. روس‌ها که در زمان حمله ایران به هرات از ایران حمایت کردند در این زمان خود را کنار کشید و دست انگلیس را باز گذاشتند. محمدشاه نیز مجبور شد از هرات دست بکشد و به تهران بازگردد. کامران‌میرزا و کمپانی هند شرقی پیمان‌هایی امضا

کردند و هرات همچنان در نافرمان باقی ماند، اما بعد از مرگ کامران‌میرزا، یارمحمدخان به نام محمدشاه سکه زد. در دوره ناصری هم اگرچه کشمکش‌هایی در میان بود، اما نهایت حاکم هرات به نام ناصرالدین‌شاه سکه زد و این منجر به اعلان جنگ از سوی انگلیس شد. ناصرالدین‌شاه مجبور شد امین‌الملک کاشی را برای گفت‌وگو و میانجیگری به پاریس بفرستد. در این میان انگلیسی‌ها در سال ۱۸۵۷ در محرمه (خرمشهر) پیاده شدند و باآنکه سپاه خوزستان در مقابل آن‌ها ایستادگی کرد، اما انگلیسی‌ها بر خرمشهر و اهواز دست یافتند. روس‌ها و فرانسوی‌ها که رویدادها را به سود خود نمی‌دیدند از ایران خواستند با انگلیس آشتی کند؛ و به‌این‌ترتیب، پیمان پاریس در همین سال منعقد شد و به‌موجب آن هرات از ایران جدا شد.

انفصال مناطقی از سیستان

با آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه و توجه دولت مرکزی به بلوچستان، سرداران و حاکمان نواحی مختلف این ناحیه داوطلبانه اطاعت خود را از دولت مرکزی اعلام کردند؛ و این بدان دلیل بود که امیرکبیر صدراعظم ایران به دلیل آگاهی از سیاست انگلستان در آن زمان اهمیت ویژه‌ای به بلوچستان می‌داد. دولت انگلیس که با شناسایی سرزمین‌های اطراف هندوستان به دنبال یک کمربند حائل میان هند و دیگر سرزمین‌ها بود، بلوچستان را هدف قرار داد. در سال ۱۸۵۳ به‌منظور جلوگیری از گسترش نفوذ بیشتر ایران در بلوچستان، مأمورانی از سبند به بلوچستان اعزام کرد. دولت انگلیس در این سال‌ها سعی می‌کرد با ایجاد جو بدبینی در میان مردمان بلوچ، آن‌ها را به شورش علیه دولت مرکزی وادار، اما اقدامات آن‌ها در این زمان نتیجه دل‌خواه را نداد و انگلیسی‌ها در صدد برآمدند تا به ترفندهای دیگر متوسل شوند؛ یکی از این روش‌ها کشیدن خط تلگراف بود. برای ایجاد خطوط تلگرافی در بلوچستان، مذاکرات توسط افسران انگلیسی با دولت ایران شروع شد و علی‌رغم برخی مخالفت‌ها سرانجام امتیاز کشیدن خطوط

در ۲۴ جمادی‌الآخر ۱۲۷۹/۱۷ دسامبر ۱۸۶۲ با دولت ایران به امضا رسید. انگلیسی‌ها به بهانه عبور خط تلگراف در هر محل تلفنخانه‌ای برپا کردند و پرچم انگلیس را بر فراز آن برافراشتند. بدین‌سان انگلیسی‌ها در سرتاسر بلوچستان نفوذ کردند و از طریق محدود مقرر می‌دادند آن‌ها تعهد گرفتند تا از سیم‌های تلگرافی مراقبت کنند. انگلستان درصدد بود بلوچستان را

همچون افغانستان به صورت کشوری مستقل درآورد. در آن هنگام خان کلات قسمت‌های شرقی بلوچستان را تحت اداره خود داشت. ناصرالدین‌شاه که به‌واسطه تحریکات انگلستان هراس جدایی کامل بلوچستان از ایران را داشت، حاضر شد مرزهای شرقی ایران را تعیین کند. با شکایات متعدد دولت انگلیس به دربار و دولت ایران به دلیل اغتشاشات در سرحدات کلات،

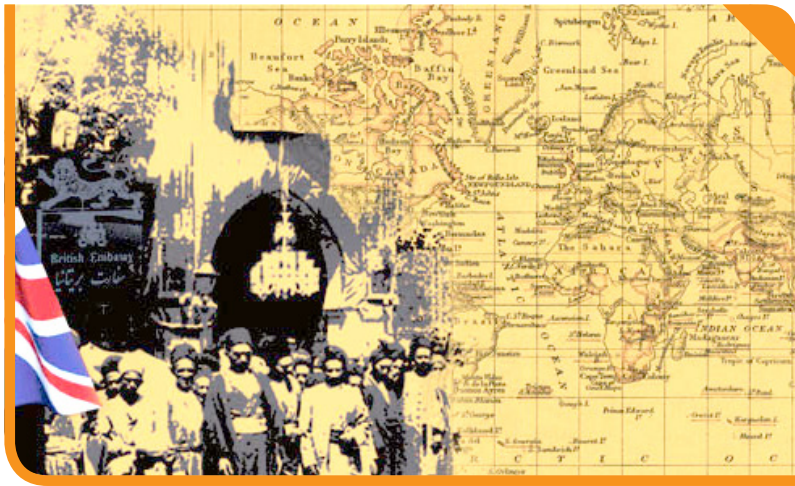
ایران تحت سرپرستی میرزا حسین‌خان سپهسالار در سال ۱۸۷۱ (۱۲۸۷ قمری) حاضر به تحدید رسمی مرزهای ایران و کلات با حکمیت دولت انگلیس شد و به‌موجب مخالفت ایران بر سر بعضی از مناطق، حاکمیت ایران بر مناطقی چون کوهدک، کناربست، اسفندک و غرب رود ماشکید که از مدت‌ها قبل در مالکیت ایران بودند، تأیید شد؛ ولی بخش عمده‌ای از ناحیه ماشکید و از آن مهم‌تر ناحیه میرجاوه و شهر آن و نقاط استراتژیک این منطقه از ایران جدا شد.

تلاش برای جدا کردن جزایر سه‌گانه

سقوط سلسله صفوی و تمایل کریمخان زند به توسعه بازرگانی خارجی منجر به افزایش نفوذ انگلستان در منطقه و متعاقب آن نفوذ قبایل عرب در بخش‌های جنوبی خلیج فارس شد. کریمخان با انعقاد قراردادی با مقامات ارشد کمپانی، اجازه‌ای تجارتخانه بزرگی را در بوشهر به انگلیسی‌ها داد. در این برهه انگلیسی‌ها به اختلاف‌افکنی میان ایران و شیوخ عمان و شارجه و رأس‌الخیمه و بین برادران و عموزادگان سلطان عمان دامن می‌زدند و از این رهگذر بر دامنه نفوذ خود در دو سوی سواحل خلیج فارس می‌افزودند. از سوی دیگر، به‌واسطه سیاستمداری کریمخان با اعراب موجب شد یکی از رؤسای قبیله جواسم موفق شود فرمان کلانتری بندرلنگه را بر مبنای سنت استیجاری از حکمران ایرانی ناحیه بگیرد و این منصب تا اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار در اختیار رؤسای این قبیله باقی ماند. با آغاز قرن نوزدهم بریتانیا توانست با شکست دادن طایفه جواسم (قواسم) که مرکزشان در جزیره قشم و رأس‌الخیمه بود قرارداد کلیدی به سال ۱۸۲۰ با عشایر عرب خلیج فارس منعقد کند. به‌موجب این توافق‌نامه، انگلیسی‌ها اجازه یافتند تا زمانی که اغتشاش و ناامنی در خلیج فارس به حضور نظامی خود در رأس‌الخیمه که به‌مثابه مدخل خلیج فارس بود، ادامه دهند و کشتی‌های جنگی خود را بر مبنای همین دستاویز کلی و مبهم در جزیره قشم مستقر کنند.

شیخ سلمان‌بن‌احمد، شیخ بحرین فرصت را مغتنم شمرد و به‌منظور استحکام قدرت و سلطه خود در این سرزمین با استناد به قرارداد مورد اشاره، خود را در زیر چتر حمایتی انگلیسی‌ها قرار داد و پرچم استعمار پیر را بر فراز مقر خود برافراشت و متعاقب آن انگلستان برای تثبیت هرچه بیشتر سلطه خود در منطقه به سال ۱۸۵۳ قرارداد صلح جاویدان را با شیوخ عرب امضا کرد. انگلیسی‌ها به‌موجب این قرارداد اجازه یافتند در هر حادثه‌ای که در سواحل خلیج فارس روی می‌دهد دخالت کنند. از این تاریخ به این شیخ‌نشین‌ها سواحل متصالحه اطلاق نمودند.

طایفه جواسم تا سال ۱۸۸۷ اداره جزایر ایرانی تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی و سیری را در اختیار داشتند تا اینکه در اواخر سده نوزدهم، دولت قاجار با تغییر در تقسیمات کشوری و انتخاب ایالت بیست‌وششم به‌عنوان بنادر خلیج فارس والی جدیدی را برای این جزایر انتخاب کرد. اما انگلستان در این بین از شیوخ قاسمی حمایت کرد. این جزایر به طور موقت در سال



۱۹۰۳ از ایران جدا شد؛ البته دولت ایران در سال ۱۹۶۳ در زمان نخست‌وزیری اسدالله علم موفق شد جزیره سیری را پس بگیرد. همچنین در آذرماه ۱۹۷۱ پس از اعلام تصمیم دولت بریتانیا مبنی بر خروج نیروهایش از شرق کانال سوئز و خلیج فارس، پس از گذشت ۶۸ سال حاکمیت خود را بر جزایر تنب بزرگ و کوچک به دست آورد.

جدایی بحرین از ایران

مجمع‌الجزایر بحرین که متشکل از ۳۳ جزیره است، پیش از اسلام جزو امپراتوری ایران محسوب می‌شد؛ اما در برهه‌هایی به دلیل دور بودن از حکومت مرکزی در ایران، بحران‌هایی را برای دولت‌های وقت ایجاد می‌کرد. بحرین از سال ۱۵۲۲ تا ۱۶۰۲ در اشغال پرتغالی‌ها بود اما شاه‌عباس موفق شد دوباره حاکمیت ایران بر آن را تا سال ۱۷۸۳ تثبیت کند. در این سال آل‌خلیفه زیر چتر حمایت انگلستان توانست بر بحرین مسلط شود، ولی در طول این سال‌ها همواره ایران بحرین را به‌عنوان بخشی از خاک اصلی خود می‌دانست. اما بریتانیا برای افزایش نفوذ خود در بحرین دست به اقداماتی زد، به‌طوری‌که در سال ۱۹۲۲ با خلع شیخ عیسی‌بن‌علی آل‌خلیفه به اتهام تمایل نسبت به حکومت ایران، دایر کردن یک نمایندگی سیاسی در بحرین و انتصاب سر چارلز بلگریو به‌عنوان مشاور امیر جدید بحرین سلطه خود را تداوم بخشید. انگلیسی‌ها هنگامی که پهلوی اول خواهان اعاده حاکمیت ایران بر بحرین شد در صدد برآمدند ساختار جمعیتی و مذهبی را در این شیخ‌نشین کوچک برهم زده و با مهاجرت دادن اعراب سنی به این سرزمین به اهداف خود جامه عمل بپوشانند. سال ۱۹۶۷ نیروهای انگلیسی در پی جنگ‌های داخلی یمن از بندر استراتژیک یمن خارج شدند و نیروهای خود را در بحرین مستقر کردند و مجمع‌الجزایر بحرین به‌عنوان پایگاه تازه و اصلی بریتانیا در منطقه مطرح شد.

آن‌گاه که دولت کارگری انگلیس اعلام کرد نیروهای خود را تا سال ۱۹۷۱ از منطقه خلیج فارس خارج خواهد کرد، دولت وقت ایران از این تصمیم انگلستان استقبال کرد و بلافاصله خواهان اعاده حاکمیت خود بر بحرین شد. همین مسئله باعث شد که انگلیسی‌ها طرح جدیدی مبنی بر شکل‌گیری فدراسیون متشکل از ۹ شیخ‌نشین (بحرین، قطر، عمان، فجیره، رأس‌الخیمه، دبئی، شارجه، ام‌القوین، ابوظبی) را ارائه کردند که مورد استقبال شیخ بحرین قرار گرفت؛ زیرا ادعاهای ایران را یک مشکل امنیتی برای این شیخ‌نشین قلمداد می‌کرد و تشکیل فدراسیون شیخ‌نشین‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس می‌توانست این مشکل را تا حدود شایان توجهی حل کند. پس از چندین ماه مذاکرات محرمانه ایران در ۹ مارس ۱۹۷۰ (اسفند ۱۳۴۹) با درخواست از دبیرکل سازمان ملل برای اعمال مساعی جمیله به‌منظور تشخیص خواست واقعی مردم بحرین پیش‌قدم شد و نهایتاً در یک نظرسنجی از مردم بحرین، این منطقه با تلاش‌های انگلستان از ایران جدا شد. ▲

فرزند سرکش انگلستان

چرا رضاشاه علی‌رغم اتخاذ برخی سیاست‌های ضد انگلیسی در کوتاه‌ترین زمان ممکن تسلیم آن‌ها شد؟

محمد عباسی: «سلسله پهلوی مخلوق سیاست انگلیس

است.» این جمله‌ایست که دکتر مصدق در نقد غیرملی بودن این سلسله بیان کرد و بسیاری بر این امر اذعان دارند. حتی خود رضاشاه در دوره نخست‌وزیری در حضور مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک و حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و مخبرالسلطنه و تقی‌زاده و علا اظهار کرد: «مرا انگلیسی‌ها آوردند اما آن‌ها نمی‌دانستند با چه کسی سروکار دارند.» گزاره دوم این سخن رضاشاه به‌زعم برخی تحلیلگران بر این امر تأکید دارد که سیاست‌های رضاشاه بعد از به قدرت رسیدن در جهت تطمیع خواسته‌های انگلیس حرکت نکرد. از نگاه آن‌ها سیاست رضاشاه در حوزه روابط خارجی و نزدیک شدن به آلمان در جهت رسیدن به این هدف بود. بر پایه این باور، رضاشاه سیاست خارجی خود را در جهت ایجاد روابط دوستانه با روسیه و بریتانیا، بی‌طرفی در سیاست جهانی و رابطه دوستانه نزدیک با یک نیروی سوم یعنی آلمان جهت برقراری یک موازنه بین روسیه و انگلیس سوق داد.

پرسش اولیه این است: چرا رضاشاه در این نبرد پیروز میدان نبود و اساساً چرخش قدرت چه زمانی با پیروزی همراه خواهد بود؟ اساساً چرخش غیرمنتظره نیاز به یک پشتوانه ملی دارد. زمانی که تعادل میان پشتوانه ملی و جایگاه یک سیاستمدار در عرصه سیاست خارجی برقرار نشود، نقش جدید نه از داخل مورد پذیرش قرار می‌گیرد و نه از خارج. تاریخ روی کار آمدن سلسله‌های ایرانی همه نشان از جنگاوری داشت، از هخامنشی و ساسانی تا سامانی و تیموری و صفوی؛ اما در معادلات جهانی قرن بیستم رضاشاه مشروعیت خود را نه از مردم و نه از زور شمشیر گرفته بود، او طی کودتای ۱۲۹۹ با کمک نیروهای انگلیسی قدرت را کسب کرده بود. شاه ایران قدرت برتر نبود، بلکه مهره برتر آبرونساید انگلیسی بود که برای اجرای قرارداد ۱۹۱۹ به دنبال دست‌نشانده‌ای بود که بتواند به میل آن‌ها رفتار کند.

بنابراین در اذهان مردم ایران، رضاشاه منهای انگلیس معنایی نداشت. نقش هر بازیگر در سیاست خارجی تابعی از توان و قدرت و مشروعیت او در سیاست داخلی است؛ رضاشاه از همان ابتدا این مشروعیت را نداشت. از سوی دیگر جایگاه قدرت‌ها در سیاست بین‌الملل تابعی از جایگاه آن‌ها در امور داخلی است. رضاشاه اگرچه اقداماتی علیه سیاست‌های انگلیس در کشور اتخاذ کرد، اما به قول دکتر مصدق: «از اعلیحضرت شاه فقید کسی غیر از این انتظار نداشت [همراهی با سیاست انگلستان] چون که آن پادشاه مخلوق سیاست خارجی بود و قادر نبود از آنچه امر می‌شد تخلف کند.»

مهم‌ترین پیمانی که در دوره پهلوی اول میان ایران و کشورهای همسایه

برای پیگیری سیاست حسن همجواری منعقد شد، پیمان سعدآباد بود. این پیمان نمونه‌ای از عدم توانایی رضاشاه برای احقاق حق ایران بود. پیمان سعدآباد، طرح انگلیسی‌ها برای انعقاد یک پیمان دفاعی میان دول خاورمیانه برای سد نفوذ شوروی در منطقه و به‌ویژه دستیابی به چاه‌های نفت بود. پیمان سعدآباد میان ایران، ترکیه، افغانستان و عراق منجر به از دست رفتن نقاطی از خاک ایران شد. رضاشاه، آتاتورک، ملک غازی اول و محمدظاهرشاه، این پیمان را در راستای مقابله با گسترش کمونیسم و گسترش همکاری‌ها با انگلستان و توسعه مناسبات با کشورهای همسایه و کسب وجهه منطقه‌ای امضا کردند.

پیمان سعدآباد از جهاتی به ضرر ایران و به نفع سه کشور دیگر تمام شد. ترکیه قسمتی از ارتفاعات آرات را در قبال دریافت شهر مهم قطور که دارای موقعیت سوق‌الجیشی بود به دست آورد. خط مرزی ایران و عراق به زیان ایران تعیین شد، زیرا رضاشاه منابع نفتی واقع در غرب ایران و اداره کامل اروندرود را به عراق واگذار کرد. افغانستان هم با امضای این پیمان از تلاش احتمالی ایران برای بازگرداندن مناطق تاجیک‌نشین به ایران مصونیت یافت. انگلیس برنده واقعی این پیمان بود که با انعقاد این قرارداد به هدف خود برای ایجاد سدی در مقابل کمونیسم رسید. با وقوع جنگ جهانی دوم و اتحاد شوروی و انگلیس برای اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰، نه تنها هیچ‌یک از متعاهدین این پیمان به یاری ایران نشتافتند، بلکه حتی دولت عراق خاک خود را پایگاه حمله انگلیس به ایران قرار داد. رضاشاه نهایتاً فرزند سرکش انگلیس بود که به‌واسطه چند اقدام همچون انحلال پلیس جنوب، سرکوب شیخ خزعل انگلیسی، لغو قراردادهای گمرکی توسط خالقس حذف گردید. رضاشاه سیاستمداری بود که مرگ و زندگی‌اش بقا و دوامش به خواست بریتانیا بستگی داشت. به خواست انگلیس با کودتای ۱۲۹۹ روی کار آمد و باز هم به خواست انگلیس نه تنها مجبور به ترک سلطنت بلکه مجبور به تبعید از وطن شد. در روز ۳ شهریور ۱۳۲۰ انگلیس که به نفت رایگان ایران برای پیشبرد جنگ نیاز داشت و روسیه که نیازمند دریافت کمک‌های لجستیکی از متفقین بود، با چراغ سبز آمریکا، با نقض آشکار بی‌طرفی ایران وارد خاک کشور شد. پس از اشغال ایران، بریتانیا پامی به این مضمون به رضاشاه ارسال کرد: «ممکن است اعلیحضرت لطفاً از سلطنت کناره‌گیری کرده و تخت را به پسر ارشد و ولیعهد واگذار نمایند؟ ما نسبت به ولیعهد نظر مساعدی داریم و از سلطنتش حمایت خواهیم کرد. مبادا اعلیحضرت تصور کنند که راه‌حل دیگری وجود دارد.» رضاشاه سپس تحت نظر نیروهای بریتانیایی از بندرعباس با کشتی از ایران خارج شد. ▲



چه کسی بهتر از شاه...!

حمایت انگلیس از محمدرضاشاه و تبدیل ایران به بازار کالاهای انگلیسی به روایت آنتونی پارسونز آخرین سفیر انگلستان در ایران

«قدر مسلم این بود که دوام رژیم شاه و توفیق او در اجرای برنامه‌هایش به سود ما بود. بعید به نظر می‌رسد که هیچ رژیم دیگری در ایران منافع اقتصادی و بازرگانی و هدف‌های سیاسی و استراتژیک ما در ایران را بهتر از رژیم شاه تأمین نماید.»

«امیدوار است ما این واقعیت را دریابیم که استقرار هر رژیم دیگری در ایران از نظر تأمین منافع انگلستان کمتر مطلوب خواهد بود.»

«... می‌توان چنین استدلال کرد که منافع انگلستان در ایران در اواسط دهه ۱۹۷۰ از چنان اهمیتی برخوردار بوده است که سقوط رژیم مستقیماً به منافع ملی ما زیان می‌رسانده و می‌بایست از همه امکانات خود برای جلوگیری از سقوط این رژیم استفاده کنیم. طبیعت رژیم ایجاد می‌کرد که برای حداکثر بهره‌برداری از روابط خود با ایران بیش از پیش به شاه نزدیک شویم و از برانگیختن سوءظن او نسبت به خود بپرهیزیم.

اتخاذ چنین سیاستی در آن شرایط بدون ریسک نبود، ولی من هنوز هم معتقدم که می‌بایست همین سیاست را دنبال می‌کردیم. صاف و پوست‌کنده، واقعیت این است که ایران دوران پهلوی برای انگلستان، هم یک متحد بالارزش و هم یک بازار وسیع و پرمفعت بود.

آرامش نسبی و سیاست طرف‌دار غرب ایران از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰، در دورانی که تمام منطقه از کشورهای خاورمیانه عربی تا شبه‌قاره هند آشفته و در معرض خطر نفوذ شوروی و بالقوه برای منافع انگلستان خطرناک بود، ارزش و اهمیت زیادی داشت. به طور مثال، با خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس در پایان سال ۱۹۷۱، همکاری با ایران برای حفظ امنیت و استقلال کشورهای این منطقه یک شرط اساسی به شمار می‌رفت. اگر مسئله قیمت نفت را کنار بگذاریم، اطمینان از جریان نفت ایران، در شرایطی که نفت کشورهای عربی همواره در معرض تهدید تحریم به دلایل سیاسی بود، برای انگلستان اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. از همه این‌ها گذشته، ایران در فاصله سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ وسیع‌ترین بازار صادرات انگلستان در خاورمیانه به شمار می‌رفت و هزاران میلیون پوند ارز مورد نیاز انگلستان را در شرایط دشوار اقتصادی تأمین کرد. من موارد بسیار دیگری را نیز در زمینه‌های سیاسی و بازرگانی می‌توانم نام ببرم و تردیدی ندارم که اگر ما بر اساس ارزیابی‌های بدبینانه سیاست دوپهلوی و مبهمی نسبت به شاه در پیش می‌گرفتیم از بسیاری منافع حاصله محروم می‌ماندیم. خلاصه کنم، ما روی شاه قمار کردیم و سالیان درازی در این قمار برنده بودیم. من از معدل این سیاست متأسف نیستم.»

«نخستین کاری که اینجا می‌کنید [خطاب به بازرگانان انگلیسی و دست‌اندرکاران تجارت و معامله با ایران] این است که تامل کنید کالاهایان را بفروشید و فقط در صورتی سرمایه‌گذاری کنید که برای فروش کالایان چاره‌ای جز این کار نداشته باشید. اما اگر مجبور باشید در اینجا سرمایه‌گذاری کنید، به میزان حداقل ممکن سرمایه‌گذاری کنید و صناعی را انتخاب کنید که قطعات و لوازم آن از انگلستان وارد شود، مانند صنایع مونتاژ که در واقع سوار کردن قطعات صادراتی انگلیسی در ایران است. در این محدوده و با توجه به این نکات، من معتقدم که ایران یکی از بهترین بازارهایی است که شما می‌توانید برای مصرف کالاهای خود در جهان سوم پیدا کنید.» ▲

برگرفته از کتاب غرور و سقوط (خاطرات پارسونز)، ترجمه محمود طلوعی، نشر علم، ۱۳۷۳



جیران

ضمیمه هفتگی روزنامه قدس در حوزه تاریخ

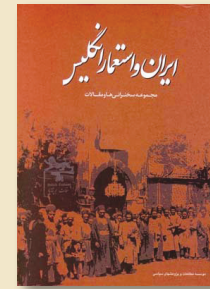
صاحب امتیاز: مؤسسه فرهنگی قدس (وابسته به آستان قدس رضوی)

آدرس: مشهد، بلوار سجاد، نبش سجاد ۱

تلفن: (۰۵۱) ۳۷۶۸۵۰۱۱ (خط ۹)

www.qudsonline.ir

کتابخانه



ایران و استعمار انگلیس

مجموعه مقالات

ناشر: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی



سیر استعمار انگلیس در ایران

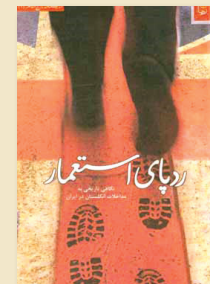
ایرج کیا | ناشر: آبی



انگلیسیان در ایران

دنيس رايت | ترجمه غلامحسين صدری افشار

ناشر: اختران



ردپای استعمار

بهزاد جامه‌بزرگ | ناشر: اندیشکده برهان

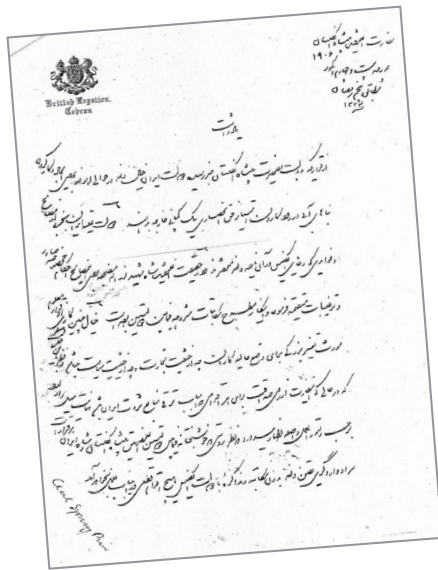


تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ (ج ۱)

محمود محمود | ناشر: اقبال

سلطه استعمار، نتیجه سیاست‌ورزی به سبک مظفری!

نگاهی به دو سند تاریخی نشان می‌دهد چه اندازه وادادگی رجال ایرانی در برابر استعمار، میزان مداخلات انگلستان در امور داخلی ایران و آب‌های خلیج فارس را افزایش داده بود



انگلستان و شاه ایران برقرار است، سر ادوارد گری تعیین دارند بدون مکاتبه و مذاکره با دولت انگلیس هیچ اقدامی قطعی در این باب به عمل نخواهد آمد. سسیل اسپرینگ رایس.»

زمانی که در سال ۱۳۲۴ قمری، زمزمه واگذاری امتیاز احداث بناهای آبی در رودخانه کارون به شرکت‌های غیرانگلیسی به اطلاع دولت انگلستان رسید، سفارت انگلستان در تهران سریعاً به این قضیه واکنش نشان داده و طی نامه‌ای به وزارت امور خارجه ایران نسبت به تبعات این اقدام به دولت ایران هشدار داد:

«از قراری که به دولت علیحضرت پادشاه انگلستان خبر رسیده دولت ایران خیال دارد در حوالی اهواز برای ایجاد و کار کردن بناهای آبی در رود کارون امتیاز حق انحصاری به یک کمپانی خارجی بدهند. دولت علیه ایران به‌خوبی از مصالح و فوایدی که رعایای انگلیس در آن ناحیه دارند مستحضرنند و در حقیقت علیحضرت شاه شهید نوراله مضجعه برای این مصالح احکام مخصوصه صادر و ترغیبات مستقیمه فرموده و این کار مطرح مکاتبات مشروحیه فی‌مابین دولتمین بوده است. خیال چنین کاری از قرار معلوم مورث تغییر بزرگی برای وضع حالیه کارون چه از حیثیت تجارت و چه از حیثیت سیاست می‌باشد و نظر به این فقره هست که درحالی که این سفارت از روی صداقت برای هر اقدامی که اسباب ترقی منابع ثروت ایران باشد نهایت میل را دارد، برحسب دستورالعمل واصله اظهار می‌دارد که نظر به دوستی که خوشبختانه فی‌مابین دولتمین علیحضرتین پادشاه

انگلیس پس از واگذاری «حقوق بحری» در دریای خزر، از جانب حکومت ایران به روس‌ها با توجه به ضعف حاکمیت در ایران برای کسب حقوق بحری خلیج فارس و جبران امتیاز واگذارشده در آب‌های شمال ایران به روسیه منتظر اجازه دولت ایران نمی‌ماند. بر اساس گزارش کاشف السلطنه کنسول ایران در بمبئی به مظفرالدین‌شاه، انگلیسی‌ها با اقداماتی که در خلیج فارس انجام داده‌اند، خود را «حاکم بالاستحقاق» و «مطلق‌العنان» خلیج فارس کرده‌اند. سند ذیل متن گزارش کنسول ایران در بمبئی درباره نفوذ گسترده انگلیسی‌ها در خاک ایران و اقدامات معاندانه ایشان علیه مصالح مردم و دولت ایران است:

«از زمانی که دولت علیه ایران حقوق بحری خود را در بحر خزر به روس بخشید، دولت انگلیس هم در فکر بردن حقوق خلیج فارس برآمد. چون دولت علیه جهازات جنگی و تجارتی در آن خلیج نداشت کم‌کم دولت انگلیس نفوذ خود را روزافزون نمود تا اینکه خود را مالک بی‌شریک بحر العجم می‌داند؛ یعنی حدودی که از برای حرکات جهازات خود در خلیج به‌واسطه فصول عهدنامه ۱۲۲۹ بحری که توسط مستر آلیس ایلچی دولت فخریه انگلیس منعقد شده بود، به‌واسطه برداشتن رسم اجازه و حقوق پاسپورت که معمول کل روی زمین است، مطلق‌العنان و حاکم بالاستحقاق خلیج فارس گردید و کار را به جایی رسانیده که دکتر مأمور دولت را برای معاینه و تحقیق راه به جهاز

